

آریاورته، آریانا و ایران باستان

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

در این اواخر چند نفر از هموطنان ما که اکثر شان از جمله شکست خورده های سیاسی تلقی میشوند به دین، تاریخ، فرهنگ و دیگر افتخارات کشور ما حمله نموده و میخوانند بدین صورت و با این نوع تبلیغات افکار مردم را از بیخ و بن برهم زده و از نابکاری های اسلام گرایان و تنظیم ها سو استفاده نموده، افکار مردم را متوجه خود ساخته و به یک شکل دیگر و از یک راه دیگر باز آب را گل آلود نموده و ماهی های سیاسی شان را بگیرند. فکر میکنم که دیگر مردم افغانستان هوشیار شده اند و فریب چپ و راست افراطی را نخواهند خورد.

در این جمله یکی از اینها بنام آقای سلیمان راوش مقاله ئی در سایت خاوران تحت عنوان:

« آریانا و آریایی نه بستر تاریخ و فرهنگ ونه هویت ملی ماست.»

به نشر سپرده است که از یک طرف معلومات آن چندان دارای صحت علمی و منطق نمی باشد و از طرف دیگر اتهاماتی را نیز بر علامه استاد احمد علی کهزاد سرتاج پر آوازه تاریخنگاری کشور ما زده است که آنرا به تحلیل میگیریم.

از استاد کهزاد آثار زیادی در رابطه با تاریخ باستانی کشور ما به نشر رسیده که لزومی به اقتباس آنها در اینجا دیده نمیشود و علاقمندان عزیز میتوانند به آن آثار مراجعه نمایند. اما در اینجا بصورت مختصر چند توضیح لازمی در رابطه با تحول این نام ها صورت میگیرد تا ذهن خواننده روشن شود و روشن باشد.

با مراجعه به آثار تحقیقاتی کهزاد تا جائیکه معلومات اوستا، سرودهای ویدی و آثار یونانی کمک میکنند اولین نام سرزمین کشور ما که البته بعضی قسمت های خاک های اطراف آنرا نیز در بر میگیرد، آریاورته بوده است. همچنان در اوستا و سرودهای ویدی نام های مردم آن بصورت آریا و ایریا ذکر شده است. هیچ کسی نمیتواند منکر این حقیقت شود و بگوید که آریا و ایریا در این آثار ذکر نشده است. با همین وزن نام آریا ورته وقتی آریائی ها رودخانه بزرگ اندوس (سند) را عبور نمودند و به طرف خاک های ماورای شرقی آن رسیدند، آن سرزمین را بنام بهاراتا ورته یاد نمودند که تا امروز نام باستانی هندوستان، بهارات، مورد استعمال دارد. این موضوع از نقطه نظر زمان به صورت تقریبی به 2500 سال قبل از امروز مربوط میباشد.

وقتی یونانی‌ها بعد از شکست دادن امپراتوری هخامنشی به این سرزمین ما آمدند آنرا به نام **آریانا** یاد نمودند. آثار یونانی این موضوع را به وضاحت ذکر میکند و اولین ذکر کننده آن **استرابون (استرابو، استرابن)** است. این نام مدت زیادی از طرف یونانی‌ها مورد استعمال بود و تا وقتی فرهنگ و هنر یونانی در سرزمین این کشور پایه گرفت استعمال این نام نیز بیشتر گردید. از نقطه نظر زمانی این نام بصورت تقریبی در بین مدتی که هخامنشی‌ها از بین رفتند تا زمانیکه تأثیر فرهنگ یونانی وجود داشت، استعمال میشد. بعداً صورت دیگر آن یعنی ایران تا اینکه ساسانی‌ها از بین رفتند مورد استفاده و استعمال بود. بعد از آنها عربها این سرزمین را بنام **خراسان** نامیدند که گاهی یک منطقه کوچک و زمانی سرزمین بزرگی را در بر میگرفت.

برای آنکه صورت تحول یافته بعدی این نام با ایران امروزی مغالطه نشود، در اینجا بنام **ایران باستان** ذکر میگردد. بنابراین یک شبه و بدون مقدمه نام های **آریاورته، آریانا و ایران باستان** بوجود نیامده اند و حکیم فردوسی بزرگ از استعمال نام های آریانا و آریاورته در شاهنامه معذور است زیرا وی در زمانی زندگی میکرد که تحول این نامها به ایران استحالته نموده بود. و دلیلی هم وجود ندارد که حکیم فردوسی آن نامهای باستانی را استعمال کند. بدین صورت آریانا و آریائی عین همان ایران باستان و ایرانی میباشد که با نام کشور ایران امروزی (**فارس**) فرق فاحش دارد.

دلیل آنکه چرا استاد کهزاد به عوض **ایران باستان** از نام **آریانا** استفاده نموده است باید برای همه واضح و روشن باشد زیرا در آن روزگاران تاریک (دهه های 1310 و 1320) اگر استاد کهزاد به عوض آریانا نام ایران باستان را بکار میبرد شما خود باید فکر کنید که چه بلوائی در وطن ما برمیخواست. زیرا کشور فارس طوریکه همه میدانیم در سال 1935 میلادی نام کشور خود را از فارس به ایران تغییر داده بود. اگر این تغییر در آن کشور صورت نمیگرفت، مشکلی نبود و حالا که صورت گرفته بود کار آسانی نبود که آنرا در تاریخ افغانستان هم بکار ببرند به ویژه اینکه در افغانستان حاکمان کشور بیشتر به دوری از آن علاقه مند بودند و از همین جهت هیچ نوع اعتراضی بر کشور فارس ننمودند و در حقیقت افتخارات تاریخی و ادبی ما پامال شد که تا امروز اثرات آنرا میبینیم. سالها بعد (1355) که اوضاع کمی آرام و راحت تر شد علامه کهزاد در اثر دیگر خود (افغانستان در شاهنامه) اینرا به وضاحت توضیح داد که ایران فردوسی عبارت از آریانای باستان و لقب شاهنشاه ایران زمین که به وضاحت در مورد سلطان محمود غزنوی زابلی در شاهنامه ذکر شده است، دلیل دگری میباشد و جز از کشور ما جای دیگری بوده نمیتواند.

با این وضاحتی که در مورد نام های آریاورته، آریانا و ایران باستان داده شد هیچ جای تردیدی باقی نمی ماند که ما حالا از سر این داستان را تکرار کنیم مگر آنکه مطالعات باستان شناسی آثاری را در آینده از خاک های کشور ما بیرون دهد که عکس این معلومات باشد و وضاحت بیشتر داشته باشد. به یقین که این موضوع را نمیتوان از طریق بحث های سیاسی حل نمود. وقتی اسناد باستانی و آن هم از خود کشور ما این معلومات را برای ما بدهد، ضرورتی باقی نمی ماند که به آثار دگران مراجعه شود و نظریات ضد و نقیض تول و ترازو شوند.

از این موضوع که بگذریم داخل موضوع دیگری میشویم و آن اتهامات نهایت توهین آمیز در مورد علامه احمد علی کهزاد است که آقای سلیمان راوش با نقل هائی که شبیه به برنامه رادیویی «**بگو بشنوم چه شنیده ئی**» میماند، ذکر نموده است. این آقا به نقل قول از زبان جناب و اصف باختری چنین نگاشته است:

"باری استاد و اصف باختری برایم نقل کرد که:

{مرحوم محمد کریم نزیهی در یکی از شماره های جریده روزگار [روزگاران] چاپ کابل در اواخر دهه چهل خطاب به شادروان احمد علی کهزاد و شادروان عبدالحی حبیبی نوشته بود که اگر در دوصد و حتا صد سال پیش از امروز شما واژه آریانا یا آریایی را در کتب فارسی آدرس بدهید من از ادعایی خویش مبنی بر رد آریانا آنچه که تا به امروز نوشته ام می گذرم. " در صحبت تلفنی 19 مارچ 2010 "

در همین صحبت چیزی دیگری را نیز استاد برایم افشا کرد و آن اینکه گفت:

{ یکی از اندوه های پسینه سالهای عمر روان شاد کهزاد این بود که می گفت: کاری کردم که خود را نمی بخشم و آن کار تحمیل کلمه آریایی در تاریخ است که به فرمایش والا حضرت سردار محمد نعیم خان صورت گرفته است. واز ندامت گاهی اشک از چشمانش جاری می شد. }

در این مورد قبل از آنکه تبصره شود باید ذکر نمود که با جناب آقای باختری تماس گرفته شد و ایشان قسمتی از این نقل قول را قبول و قسمت دیگر آنرا رد نمودند و گفتند که به هیچ صورت چنین نگفته بودند. و اشاره نمودند که چنین چیزی را در یکی از نوشته های شادروان کریم نزیهی خوانده بودند و همچنان تصحیح نمودند که نام جریده روزگاران بوده و نه روزگار و مخصوصاً قسمت آخر آنرا که استاد کهزاد ندامت داشته و از چشمانش اشک جاری میشد قبول نکردند. منظور از تماس با آقای باختری همین بود تا یقین حاصل شود که چنین نقل قول از زبان وی شده است یا خیر. بهر حال آقای باختری تا حدی هم دو دله بود زیرا چیزی را که گفته بود و چیزی که نقل قول شده بود چندان بهم جور نمی آمد. بهر حال.

من تا زمانیکه 26 سال داشتم در کابل بودم و آن دو سال قبل از وفات استاد کهزاد بود که من از افغانستان بیرون شدم، یعنی فبروری سال 1981. من همچنان از سنین 13، 14 سالگی تا زمانیکه در کابل بودم همیشه آثار استاد کهزاد و دیگر نویسندگان و مؤرخین وطن ما را مطالعه نموده بودم، همچنان سالها ی مدیدی از زبان توانای استاد کهزاد بسیار چیزها در مورد تاریخ افغانستان شنیده بودم، ضمناً وقتی دوستان استاد کهزاد و دوستان خانوادگی ما دور هم جمع میشدند جز از مسایل تاریخ، ادب، سیاست و این قبل گپ ها چیز دیگری در میان نمی بود. من تعجب میکنم که در تمام این سالها کوچکترین چیزی مبنی بر ندامت و پشیمانی در رابطه با مسایل تاریخ و تحقیقات تاریخی استاد کهزاد از زبانش نشنیده بودم. من صرف یک بار در تمام طول زندگی ام اشک های استاد کهزاد را دیده ام که برای چند روز از چشمانش جاری بود و آن وقتی بود که دختر جوانش، پروین کهزاد و کیلی، به رضای حق رفت و استاد کهزاد در کابل نبود و در تهران در یکی از کنفرانس های شرق شناسی اشتراک نموده بود و سال 1965 بود. وقتی بعد از برگشت از مرگ دخترش خبر شد واقعاً که اشک های فراوان از چشمانش سرازیر شد و تا آخر عمر از آن بابت متأثر بود. ولی غیر از آن نه من و نه کدام شخص دیگر از اعضای خانواده ما اشک های استاد کهزاد را ندیده بودیم. این هم تعجب بیشتر است که چنین نقل قولی صورت گرفته است. یا راوی این نقل قول آنرا درست نقل نکرده است و یا اینکه شادروان کریم نزیهی آنرا ساخته است که بعدتر در آن مورد تبصره خواهد شد.

برای آنکه در این مورد یقین کاملتر بدست آورده باشم تا مبدا من اشتباه کنم، با استاد محمد نبی کهزاد کاکای عزیزم در تماس شدم و وقتی این دو جمله را از طریق تلیفون برای شان خواندم بزودی جواب دادند که کاملاً چتبیات و مضخرفات است. ایشان همچنان فرمودند که نه تنها در خانه با ایشان یکجا بوده بلکه در انجمن تاریخ نیز با برادر بزرگوار خود همکار بوده و هیچگاهی چنین یاوه گوئی نمیتواند سخن استاد

کهزاد باشد، بلکه کهزاد بزرگ همیشه با متانت و فروتنی ئی که داشت به کارهای تحقیقاتی و علمی خود افتخار میکرد و واقعاً که جای افتخار هم است زیرا قبل از آثار کهزاد مردم ما تاریخ خود را نمی شناختند و از دهه 1310 تا 1340 مهمترین آثار در تاریخ کشور ما آثار کهزاد بزرگ بود که مردم به آنها دست رسی داشتند تا اینکه یک تعداد آثار دیگر از هموطنان دیگر ما نیز به نشر رسید.

استاد محمد نبی کهزاد همچنان فرمودند که آقای کریم نژیی را خوب میشناخت و ذکر نمودند که پسران آقای نژیی در لیسه استقلال شاگردانش بودند. ایشان علاوه نمودند که آقای نژیی با ذهنیت ترکیباری ئی که داشت هیچ چیزی بنام آریا و آریانا و شاهنامه فردوسی و این قبیل موضوعات را قبول نمیکرد و بنابراین با کسانی که در این موارد تحقیق مینمودند سر ناسازگاری داشت و درست و نادرست را ساختگی و فرمایشی میخواند و از خود هم چیزی نداشت که در این مورد اظهار نماید. هیچ شبهه ئی وجود ندارد که این نارسائی ها و اتهامات از قلم و زبان وی نباشد.

تا جائیکه با افکار و ذهنیت سیاسی شادروان آقای کریم نژیی آشنائی دارم وی یکی از شخصیت هائی بود که بیشتر با طرز تفکر منفی خواسته های قومی خود را توضیح میداد. یعنی به عوض تفکر مثبت در راه بدست آوردن حقوق هموطنان ترکیببار ما، وی با مراجعه به رد و بدگویی اقوام و فرهنگ های دیگر خواسته های خویش را بیان میکرد که این نوع تفکر کاملاً جنبه منفی دارد. وی همچنان با بهانه جوئی هائی که میکرد از سهم گرفتن در نوشتن یک فصل کتاب تاریخ ادبیات افغانستان ابا ورزید و به عوض اش پروفیسور علی محمد زهما آن فصل را تهیه نمودند. بنابراین این نوع اظهارات در مورد احمد علی کهزاد به هیچ صورت نمیتواند قابل قبول باشد زیرا چنین اظهارات با طرز تفکر و گفتار استاد کهزاد برابر نمیآید و بیشتر به اتهامات سیاسی شباهت دارد که با شناختی که از آقای کریم نژیی بیان شد، باید هم همینطور باشد.

چیز جالب دیگر در این نقل قول آنست که از سالهای پسینه زندگی استاد کهزاد ذکر رفته است. کهزاد بزرگ در پانزده سال اخیر زندگی خود بعد از آنکه در سال 1347 در شهر جلال آباد با یک حمله فشار خون فلج شد، کمتر با کسی دید و بازدید می نمود و اشخاصی مانند آقای کریم نژیی را فکر نمی کنم که اصلاً دیده باشند و یا جناب شان برای عیادت نزد کهزاد آمده باشد. اگر میدیدند ما حتماً از آن باخبر میشدیم زیرا استاد کهزاد در آن سالها با توجه جدی اعضای خانواده اش روبرو بود و هیچ جائی به نسبت مشکلات صحتی تنها نمیرفت. پس نمیدانم این سالهای پسین عمرش کدام سالها است. وی بعد از آنکه بعد از دو سه سال کمی صحتمند شد، در این سالهای پسین عمرش بعضی کارهای ادبی و تاریخی انجام داده است که فقط خودش و خانواده اش با آن سر و کار داشتند و از بیرونی ها کسی چندان از آن کارها خبر نمی شد چنانکه چند اثر آن دوره استاد کهزاد در بنیاد فرهنگی کهزاد موجود است که تا حال همه آن به زیور چاپ آراسته نشده و خواندن آن آثار هم کار آسانی نیست مگر کسی که به سبک نوشته اش بلد باشد زیرا آنها را با دستان لرزان و ناتوان به رشته تحریر در آورده است. چند اثر دیگر آن دوره که چاپ شده اند یکی هم کتاب: «**افغانستان در شاهنامه---** شاهنامه در آریانا یا شاهنامه در خراسان» میباشد که با این عنوان طولانی نام آریانا را نیز در بر دارد و در متن کتاب یک فصل مهم تحت عنوان «**آریانا (آریانا انتیکوا)- آریانای باستان-آریانای کهن- آریانای قدیم**» درج شده است که مهمترین قسمت کتاب را تشکیل میدهد زیرا هدف از نوشتن این کتاب آن بود تا روشن گردد که ایران باستان نام تاریخی کشور فارس نه بلکه نام تاریخی خراسان یا افغانستان بوده و صورت تحول یافته نام های آریا ورته و آریانا میباشد. تاریخ نشر این کتاب میزان 1355 (سالهای پسینه زندگی علامه کهزاد) بوده و از طرف موسسه نشراتی بیهقی به چاپ رسیده بود. بنابراین آقای کریم نژیی و راویان قولش اگر معما نگفته باشند حتماً افسانه گفته اند. این

ضرب المثل که گفته اند **دروغ گو حافظه ندارد** کاملاً در اینجا صدق میکند. پس اگر کهزاد بزرگ واقعاً از نام آریانا در اخیر عمر خود ندامت و پشیمانی میکرد آیا چیزی تازه در آن مورد مینوشت؟ جا ندارد که از کتاب «**افغانستان چهار راه تهذیب و تمدن**» (نشر ناشده) چیزی در این مورد بگویم ولی هرگاه موفق به نشر و چاپ آن کتاب شدیم، خوانندگان ارجمند خواهند دید که چه چیزهای دیگری در مورد آریا و آریانا در آن درج شده است و جالب است که این کتاب بعد از کتاب **افغانستان در شاهنامه** نوشته شده است.

در اینجا قابل یاد آوری میدانم که این مطلب را از طریق تلفون با استاد محمد یوسف کهزاد نیز در میان گذاشتم که با یک خنده مستانه اظهار نمود که واقعاً این آقا افسانه میگوید. وی ادامه داد که این نوع طرز تفکر و گفتار به هیچ وجه به گفتار و پندار کهزاد بزرگ نمیانند، کاملاً فکاهی است و مثل همیشه با مزاح های جانانه خود آنرا رد نموده و تأسف عمیق خود را نشان داد.

از نقطه نظر علمی هم این نوع نقل قول ها نمیتواند ارزشی داشته باشد زیرا نقل کننده باید این نوع نقل قول را بصورت نقل قول غیر مستقیم ذکر کند و نه نقل قول مستقیم. نقل قول مستقیم آنست که گفتار یا نوشتار یک شخص صد فیصد بصورت کامل و درست در بین ناخنک ذکر میشود که هیچ تردیدی در جمله، کلمات و واژه های آن نمی باشد. نقل قول غیر مستقیم آنست که مطلب انتقال داده میشود بدون آنکه کلمات و جملات آن مستقیماً ذکر شود و در ناخنک هم گرفته نمیشود و از نقطه نظر دستور زبان از طرف نفر غایب ذکر میشود. معمولاً گپ های تقریری را کسی بصورت مستقیم نقل قول نمی کند و بلکه بصورت نقل قول غیر مستقیم انتقال میدهد زیرا معمولاً یک شخص یک موضوع را از کسی میشوند و بعد از سپری شدن مدتی آنرا تحریر میکند که به هیچ صورت امکان ندارد که کلمات و جملات کسی نقل قول شود و نقل داده شود. البته در نقل قول غیر مستقیم هم باید مطلب کاملاً درست و صحت باشد. این مطلب مرا و امیدارد تا با فروتنی اظهار نمایم که کتاب نویسی ما متأسفانه تا حال صورت درست تحقیقات علمی را هم نمیداند و فکر میکند که هر قدر موضوعات در ناخنک ها گرفته شوند و از اینجا و آنجا موأخذی داده شود، مضمون علمی میشود و صاحبش عالم و دانشمند. در مضامین علمی هیچگاه تبصره های سیاسی جای ندارد و همچنان در موضوعات علمی طرز تفکر منفی هم نباید جا داده شود. بدبختانه که امروز تمام پنسل کشان افغانستان سیاست دان و دیپلومات هم شده اند و هر کس در خانه خود یک انجمن تاریخ ساخته است و هر طوری که دل شان خواست تاریخ کشور را تحقیق، تنظیم، تدوین و تحریر میکنند و فکر میکنند که کارهای بزرگی را انجام داده اند!

کارهای انجمن تاریخ افغانستان با تمام نارسائی هائی که داشت در دست هموطنان دانشمند ما بود. آثار زیادی وجود دارد که امضا های شخصیت های بزرگی چون استاد سرور گویا اعتمادی، استاد سرور جویا، استاد غبار، استاد خلیل الله خلیلی، استاد حافظ نور محمد کهگدای، و دیگر بزرگان در آن درج بوده و زینت آن آثار میباشد. سوالی را در اینجا نیز میتوان مطرح نمود که چرا این بزرگان دیگر هیچ کدام در مورد ندامت و اشک ریزی استاد کهزاد چیزی نگفته اند و چرا صرف حرف یک نفر منفی گرا و آنهم بصورت افسانه و اسطوره از طرف روایاتی ذکر شود که خود هیچ صلاحیتی در مورد ندارند.

در این نوشته از شاهنامه فردوسی اشعار زیاد بیرون نویسی شده است. هیچ لزومی نداشت زیرا همه میدانند که واژه های آریا و آریانا در شاهنامه نیست زیرا طوریکه در بالا ذکر رفت در آن زمان نام **آریاورته** و **آریانا** به ایران تحول نموده بود. زمان نوشتن شاهنامه دوره سلطنت سلطان محمود غزنوی زابلی است که بیشتر از هزار سال از آن نمیگذرد و استاد کهزاد در هیچ جائی ذکر نکرده است که آریاورته و آریانا هزار سال پیش نام کشور ما و بعضی قسمت های خاک های (شانزده قطعه خاک آریائی) همسایه بوده

است. نام های آریاورته و آریانا به حد اقل هزار سال پیش و بیشتر از آن میرسد. از همین علت زیادی وقت است که وقتی به هزار سال پیش پائین میشویم اثری در آثار تاریخی از نام های آریاورته و آریانا دیده نمیشود و جای آنها را ایران باستان گرفته است. بنابراین حضرت حکیم ابوالقاسم فردوسی هم از همین جهت آنها را استعمال نمیکند. این نامها تا تقریباً صد سال پیش از امروز در لابلاهای سرودهای ویدی، آثار یونانی و اوستا مدفون بود تا اینکه آنها پیدا شد و دانشمندان اروپائی آنها را روشن نمودند. پس اسرار آقای کریم نژیی هم بسیار رندانه بوده است که از ذکر آن در آثار دانشمندان صد سال و دوصد سال پیش وطن ما جویا شده بود زیرا باید میدانست که این نام ها تازه در حدود صد سال اخیر روشن شده اند. پس وی را باید محکوم نمود که چرا از این مسایل تاریخ بی خبر بود مگر ادعای علم و دانش را نداشت و در موسسات فرهنگی کشور کار نمیکرد؟ عجیب است.

در مورد کارهای آقای سلیمان راوش باید علاوه نمود که از خامه وی چیزهای دیگری نیز تراوش نموده است که همچنان جالب و افسانه گونه میباشند. طور مثال این آقای راوش مجسمه های بودای بامیان را مجسمه های بودا نمی داند. چیزی که دانشمندان داخلی و خارجی آنها را با اسناد دقیق تحقیق نموده و ثابت ساخته اند. وی همچنان بصورت خیلی منفی بر معتقدات و ارزشهای اسلامی کشور و مردم ما حمله نموده و درست و نادرست را بصورت توهین آمیز مورد حمله قرار میدهد. از گفتار و کردار و پندار نیک آریائی ذکر میکند ولی عین همان آثار که نام های آریا و آریا را در بر دارند مورد قبولش نمی باشد. یا شاید فکر کند که نوشتار نیک ذکر نشده است و بنابراین جایز است که نوشتار نیک نباشد.

این نوع فعالیت ها را به هیچ وجه نمیتوان کارهای علمی دانست ولی در مورد اینکه کارهای سیاسی اند هیچ تردیدی وجود ندارد. البته کارهای سیاسی منفی و خدشه دار ساختن افکار مردم عوام و آنهایی که از تاریخ، ادب و فرهنگ خود چندان مایه و سرمایه ئی ندارند.

چیز دیگری را که در اینجا باید روشن بسازم اینست که هیچ کسی مخالف نقد علمی نمی باشد و این کار فوق العاده مهم و با اهمیت است مگر متأسفانه تا حال در بین مردم ما نهادینه نشده است و هر کج قلمی و ضدیت و توهین را نمیتوان نقد علمی دانست. جامعه ما تا درک درست و صورت ستره نقد علمی فاصله زیاد دارد.

از بزرگان علم و ادب پوزش میخوام. /25 اپریل 2010/